

بررسی «از دیدار خویشتن» و شخصیت احسان طبری



هنگامی که آقای دهباشی کتاب «از دیدار خویشتن» را برای من جهت نقد و بررسی فرستاد خود را در محظور ناگواری یافتم. از یکسو در «پاسخ به مدعی» تعهد کرده بودم که غیر از این پاسخگویی به اظهارات و ادعاهای دکتر کشاورز به خاطرات و نظریات و تفسیرهای رهبران دیگر حزب توده هر که باشد و هر چه بگوید، پاسخی ندهم و داوری درباره آنها را به خوانندگان و مقایسه این مطالب با آنچه در «خاطرات سیاسی» خود آورده‌ام واگذارم. از این رو هنگامی که «خاطرات دکتر کیانوری» منتشر شد، دوست دانشمند ارجمندم جناب آقای دکتر محمدمین ریاحی و دوستان ارجمند دیگرم به من توصیه کردند که به نقد و پاسخگویی به آن پردازم، با تأسف از انجام آن خودداری کردم. به همین سان پس از انتشار خاطرات رهبران دیگر حزب توده مانند ایرج اسکندری، اردشیر آوانسیان و غیره و منجمله «کژ راه» مرحوم احسان طبری همین روش را ادامه دادم.

از سوی دیگر یک روز پس از درگذشت احسان طبری، آقایان ذاکری و علی‌نژاد مدیر و سردبیر مجله آدینه، بدون اطلاع قبلی به خانه من در کرج تشریف آوردند و تقاضا کردند درباره متوفی مصاحبه‌ای با من انجام دهند. این مصاحبه صورت گرفت و در آدینه انتشار یافت. لیکن باید اعتراف کنم که به علت مرگ ناگهانی طبری و عواطف دوستانه دوران جوانی ما با هم در این مصاحبه از بیان داوریه‌های واقعی درباره سوابق سیاسی و نظریات اجتماعی او که پس از انتشار

«کژ راهه»، به ویژه، بسیار منفی بود خودداری کردم و بیشتر روی حافظه استثنایی و مطالعات گسترده‌اش اصرار ورزیدم اکنون با آن تعهد و با وجود این مصاحبه چگونه می‌توانستم درباره این اثر جدید او و شخصیت واقعی نویسنده‌اش داوری کنم؟! این محظوری بود که من در برابر آن قرار داشتم!

لیکن هنگامی که این کتاب را خواندم و محتویات آن را با آنچه در «کژ راهه» آمده است سنجیدم، دگرگونی و تضاد آنها را با هم چنان چشمگیر یافتم که نگارش آنها را از سوی یک تن در زمانهای نزدیک به هم، باورکردنی نمی‌نمود! اما نمونه‌های خط نویسنده که در کتاب چاپ شده و سبک نگارش آن که من از دیرگاه با آن آشنا بودم جای شکی نمی‌گذاشت که نویسنده از دیدار خویشتن همان کسی است که «کژ راهه» را نوشته است. و چون محتوای این کتاب شامل مطالبی بود که می‌توانست موجب گمراهی خوانندگان آن به ویژه نسل جوان شود، ناگزیر تصمیم گرفتم ضمن نقد و بررسی این کتاب پرده از چهره واقعی نویسنده آن نیز بردارم و شخصیت حقیقی او را به خوانندگان بشناسانم. اما نخست به ذکر و نقد انحرافهای تاریخی و قلب واقعتهایی که در این کتاب است می‌پردازم.

حماسه‌ای درباره شوروی و استالین

در این کتاب برخلاف «کژ راهه» حماسه‌ای درباره نظام شوروی بطور عام و رهبرانش به ویژه استالین بطور خاص می‌یابیم. اینجا نظام شوروی همان بهشت آرمانی است که مطبوعات کمونیستی پیش از فروپاشی شوروی و روزنامه‌های حزب توده به مردم معرفی می‌کردند، دولت و نظام شوروی نجات دهنده جهان از استبداد و استثمار امپریالیستهای غرب و نمونه جامعه بی‌طبقه که در آن عدالت و مهربانی حکمفرماست، نشان داده می‌شود. سخنی از «نومن کلاتورا» و امتیازات و رفاه آنها و صف‌های طولانی مردم برای گرفتن نان و شیر و نیازهای ابتدایی زندگی در برابر مغازه‌های دولتی^۱ در میان نیست. نامی از کا. گ. پ. و نفوذ وحشتناک آن در تمام امور نمی‌بینید. همه جا در حال نوسازی و نوآوری است مثلاً مسکو «که زمانی روستای بزرگ نام داشت و هشتاد درصد آن از کلبه‌های چوبی تشکیل شده بود تا حد زیادی نوسازی شده بود. در سالهای ۲۰ میلادی معمار معروف فرانسوی لوکور بوزیه در آن عمارتی با بتون و شیشه بنا کرد که در جهان آن روز نوآوری بود.»^۲ در آن سالها آسمان خراشهای نیویورک سر به فلک کشیده و متروی پاریس با پنج خط سراسری مشغول فعالیت بود و با وجود این ادعای نوآوری نداشتند!

۲- از دیدار خویشتن. ص ۸۰

۱- خاطرات بوریس یلتسین صص ۴ - ۱۱۰

شگفت‌انگیزتر از این سیمایی است که طبری از استالین پس از افشا شدن آن همه جنایات هراس‌انگیز او نشان داده است. شمه‌ای از این مدیحه‌سرایی را در زیر می‌آوریم: پس از جنگ بزرگ میهنی مردم شوروی علیه آلمان هیتلری، شخصیت استالین ابهت و محبوبیتی جهانگیر یافت چنانکه حتی کارگران امریکا به او لقب Honest Joe یعنی «یوسف با شرف» دادند و زدن مدال استالین بین آنها مرسوم شد.^۱ و «رهبری خردمندانه استالین در جنگ میهنی او را شخصیتی کم‌نظیر نشان داد چنانکه وینستون چرچیل پس از نخستین دیدار با وی در مسکو گفت: «من با حکیمی بزرگ و خونسرد برخورد کردم». همین تأثیر عمیق را استالین در روزولت و دیگر همراهانش گذاشته بود.^۲ و نیز «فتح در جنگ میهنی، پیروزی در ساختمان مبانی جامعه نوین سوسیالیستی، قدرت تعمیم و استدلال فلسفی و تئوریک، متانت و خونسردی و استحکام در سبک عمل سیاسی، به او ابهتی مرموز می‌داد و این که پس از جنگ میهنی «سیستم جهانی سوسیالیستی» نیز پدید آمده و از پکن تا برلن پرچم سرخ در اهتزاز بود، استالین را به رجلی دارای دست آورده‌های بی‌نظیر در سراسر تاریخ بشر مبدل می‌کرد، محبت مردم شوروی او اصیل و داوطلبانه بود و من احدی را ندیدم که جز این بیندیشد.»^۳

این گونه مدیحه‌سرایی‌ها را آن هم در زمانی که تمام جنایات استالین توسط همکاران او مانند خروشچف، مولوتف، وروشیلف و... افشا شده بود، به چه چیز می‌توان حمل کرد؟! آیا طبری «خاطرات نیکیتا خروشچف» را نخوانده بود؟! آیا او کتاب «در دادگاه تاریخ» اثر روی مدودف را ندیده بود؟! آیا از آثار کمونیستهای معروفی مانند آرتور کستلر، ایگنازیه سلونه، هوارد فاست، اندره مارتی، هانری لوفور، روزه گارودی و... اطلاع نداشت؟! خیر، از این نوشته‌ها و حقایقی که در آنها بیان شده، آگاه بود. زیرا خود او کمی بعد در «کژ راه» نوشت: «در واقع استبداد جابرانه استالین در اثر کار لنین امکان وقوع یافت. استالین در سال ۱۹۲۲ یعنی در زندگی لنین به مقام دبیرکلی حزب رسید.»^۴ پس چگونه به خود اجازه می‌داد حقایق را این گونه وارونه جلوه دهد و اعضای حزب و خوانندگان دیگری را که این کتاب برای آموزش آنها نوشته شده بود، فریب دهد؟! چون منافع و زندگی مرفه او و خانواده‌اش چنانکه خواهیم دید، آن را ایجاب می‌کرد!!

حماسه دیگری درباره حزب توده و کیانوری و کامبخش

داوری‌های طبری در این کتاب درباره حزب توده و رهبران آن نیز همین گونه است. کتاب در

۲- همان ص ۴۳

۱- همان ص ۴۲

۴- کژ راه ص ۹۶

۳- همانجا



دوران رهبری بلا منازع دکتر کیانوری در حزب توده نوشته شده است، بنابراین سراسر توجیه و تأیید رفتار و کردار کیانوری و استادش عبدالصمد کامبخش است. او رهبران دیگر این حزب را لجن مال می‌کند برای اینکه تاج افتخار رهبری را بر سر ارباب خود استوار سازد. او خود به این نقش خویش اذهان دارد و می‌نویسد: «من در این سالها توانستم اسناد و اعلامیه‌های حزب را بر پایه سیاست مورد قبول جناح چپ با چنان استدلالاتی تنظیم کنم که جناح راست گاه چاره‌ای جز تصویب آنها نمی‌دید. در این سالها این نقش ریزه من است که نگذاشت حزب در تظاهر علنی خود با کار پایه اپورتونیستی جناح راست به میدان آید. این را من بدون فروتنی کاذب می‌گویم ولی تصریح می‌کنم که پیشتازی در مشی انقلاب تماماً به کیانوری تعلق دارد. من بی‌وقفه در تاریخ حزب او را یک چهره برجسته انقلابی می‌دانستم و در قبال پارس غضبناک مخالفانش در کنار او بودم.»^۱ توجه کنید که تمام مخالفان کیانوری را که شامل طیف وسیعی از رهبران سابق و لاحق حزب توده، از ایرج اسکندری، رادمنش، دکتر یزدی گرفته آقای قاسمی و فروتن و شرمینی و بابک امیر خسروی را یکجا به سگان هار تشبیه می‌کند، چون پارس جز غرّش خشمگین سگ چیز دیگری نیست!

جناح راست حزب را نردبان ترقی شخصی می‌شمرد

طبری به وجود جناحهای چندی در حزب توده اعتراف می‌کند که مهمترین آنها دو جناح «لیبرال» به رهبری ایرج اسکندری و «انقلابی» به رهبری کیانوری بوده‌اند. او می‌نویسد: «ایرج اسکندری و هم اندیشانش بر آن بودند که شاه در وضع سیاسی - اقتصادی بحران آمیزی نیست شعار سرنگونی شاه شعاری بلا محتواست و فو قش چیزی که باید بطلبیم اجرای قانون اساسی است». اما جناح کیانوری معتقد بود که «شعار سرنگونی دیگر یک شعار مبرم است» سپس می‌افزاید که «در سال ۱۳۵۷ جناح راست با دیدگانی از حیرت‌گشاده دید که موج انقلابی بالا می‌گیرد... گاه عقب می‌نشست و خود را دم ساز می‌ساخت ولی گاه خشمناکانه حمله‌ور می‌شد.»^۱ سپس نتیجه می‌گیرد که «در واقع جناح راست در حزب ما همیشه جناح راست بود به انقلاب خلق باور نداشت، حزب را نردبان ترقی شخصی می‌دانست. از آنجا که کیانوری در عمر سیاسی خود با جناح راست سخت در افتاده بود، از او به شدت متنفر بودند و این که او مطرح کننده سیاست تازه بود، مطلب را به نظرشان تحمل ناپذیر می‌ساخت.»^۲ نتیجه سیاست «انقلابی» و «داهیانه» رفیق کیانوری را همه دیده‌ایم و مرحوم طبری که پیرو آن به زندان افتاد و «کژ راه» را نوشت و از تمام رفتار و کردار گذشته خود استغفار کرد، شاید بیش از دیگران چشیده و فهمیده باشد.

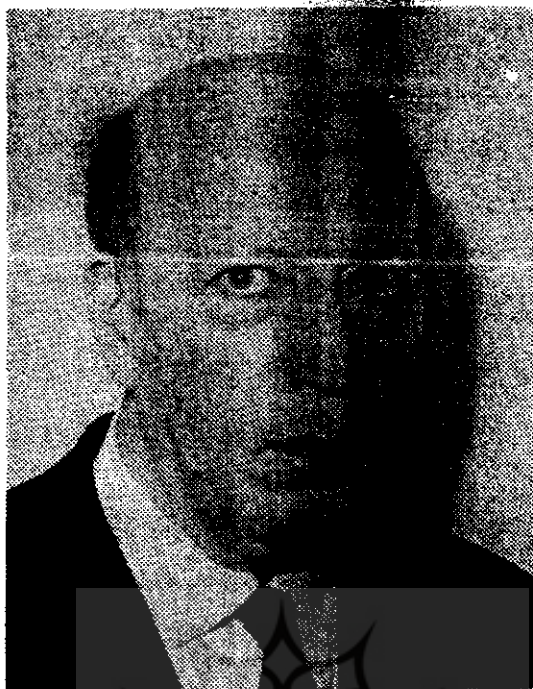
گلی بر گور کامبخش و دیوانی و رثای او

ارادت مرحوم طبری به کیانوری به حدی است که نه تنها با تمام قوا از او دفاع و به رقبایش حمله می‌کند، بلکه به استاد او یعنی کامبخش نیز ارادت می‌ورزد و نقش وکیل مدافع او را به عهده می‌گیرد. او می‌اندیشیده است که خودش را پس از مرگ در گورستان لایپزیک «در ردیف قبر کامبخش» به خاک خواهند سپرد و روزهای یک‌شنبه به این گورستان می‌رفته «و گلی بر گور کامبخش» می‌نهاد است.

اما دفاع از کامبخش ماجرای توطئه کامبخش علیه دکتر ارانی و انداختن تقصیر لو دادن ۵۳ نفر به گردن او را هم خود من در «پنجاه نفر و سه نفر» به تفصیل شرح داده‌ام و هم کسان دیگری از این گروه که خاطره خود را نوشته و منتشر کرده‌اند مانند خلیل ملکی ایرج اسکندری، آرداشس آوانسیان و بزرگ علوی (در مصاحبه‌اش با حمید احمدی) بیان کرده‌اند و پس از انتشار پرونده ۵۳ نفر مشخص گردید که مشول دستگیری این عده کامبخش بوده است نه دکتر ارانی. پس از

خواندن پرونده‌ها که حقیقت آشکار شد، کامبخش مورد سرزنش همگان قرار گرفت، بیشتر از این جهت که گناه خود را پنهان داشته و به ارانی تهمت زده است. کامبخش برای تبرئه خود در موارد مختلف (در زندان، در حزب توده، در پلنوم چهارم و...) دلایل مختلفی ارائه می‌کرد. گاه می‌گفت مرا تهدید کردند که پرونده جاسوسی پیشینم را به جریان خواهند انداخت و همه ما را به دادگاه ارتش خواهند فرستاد. گاه می‌گفت فرقه کمونیست ایران (سازمان ۵۳ نفر) یک شاخه افسری داشت، برای اینکه آنها کشف نشوند و پلیس را منحرف کرده باشم این اعترافات را کردم. گاه می‌گفت مرا تهدید کردند که همسرم را خواهند گرفت. در پلنوم چهارم هم یک برگ تبرئه از حزب بلشویک شوروی گرفت روی میز گذاشت. ولی هیچکدام از این دلایل نتوانست ۵۳ نفر را در مجموع قانع کند و او تا پایان عمر بار این گناه را بر دوش می‌کشید. اکنون در این کتاب که ده سال پس از مرگ کامبخش نوشته شده است طبری کوشیده تا براثت او را ثابت کند. او نوشته است: «خواندن علنی پرونده‌ها در اطاق ملاقات اختلافات ۵۳ نفر را تشدید کرد به ویژه کسانی کامبخش را زیر ضربه قرار دادند. کامبخش برای آنکه پرونده قلابی «جاسوسی» او را که در ایام افسری او در نبردی هوایی، به علت تحصیل در شوروی و دانستن روسی ترتیب داده بودند به ۵۳ نفر نچسبانند در بازجوییها مطالبی درباره حزب کمونیست ایران گفته بود.»^۱

با این جملات طبری آشکارا کوشیده است کامبخش را تبرئه کند. زیرا اولاً پرونده جاسوسی کامبخش قلابی نبود و شخص دیگری به نام عسکرنیا در آن اعتراف کرده بود که اطلاعاتی توسط کامبخش به سفارت شوروی داده است. شهربانی هم می‌دانست که کامبخش کارمند کنسولگری شوروی در شیراز بوده است و نیازی به توسل به روسی دانستن کامبخش یا تحصیل او در شوروی نداشت. ثانیاً این پرونده مختومه شده و به بایگانی دادرسی ارتش رفته بود و استناد به آن بسیار دشوار بود. ثالثاً به فرض اینکه چنین خطری وجود داشته کافی بود و همان چند نفری را که قبلاً دستگیر کرده و رابطه آنها با کامبخش معلوم شده بود (ارانی، بهرامی، ضیاالموتی، شورشیان و...) را به عنوان حزب کمونیست معرفی کند نه همه ۵۳ نفر را. به هر حال این استدلال کامبخش که طبری آن را با لحن کاملاً موافق تکرار کرده است، نتوانست او را در برابر ۵۳ نفر تبرئه کند. طبری به دنبال جملات بالا می‌افزاید: «با همان سبک سری که ارانی را مطرود ساخته بودند (منظورش اسکندری، بهرامی، یزدی و افراد دیگر ۵۳ نفر است. ا.خ.) این بار نوبت خشم غضب علیه کامبخش بود. با آنکه ارانی... نامه‌ای به ما نوشت (از زندان موقت که همراه کامبخش به آنجا منتقل شده بود. ا.خ.) که بین من و کامبخش اختلاف نظری نیست و



●
خلیل ملکی

مسائل حل شده، دکتر یزدی و ایرج اسکندری پس از خواندن یادداشت گفتند این کامبخش ارانی را گول زده و یادداشت را پاره و نابود کردند.^۱

به راستی خود من پس از خواندن این مطلب شگفت زده شدم چون برای اولین بار بود که آن را می شنیدم. به نظر من این داستان از جعلیات بانده کامبخش - کیانوری است. چون اگر چنین امری صحت داشت اولاً من به عنوان یکی از افراد شاخص ۵۳ نفر در همان زندان از آن آگاه می شدم، ثانیاً یکی از کسانی که خاطرات خود را در این باره نوشته اند (خلیل ملکی، ایرج اسکندری، آرداشس آوانسیان، ضیاءالموتی، بزرگ علوی و...) اشاره ای به نگارش چنین یادداشتی می کرد در حالی که هیچ اثری از آن در این خاطرات دیده نمی شود و اینک پس از سالها سکوت طبری آن را طرح می کند و این اتهام را بر ایرج اسکندری، دکتر یزدی و بالطبع دکتر بهرامی و خلیل ملکی که در آن هنگام در ارتباط نزدیک با اسکندری و یزدی بودند وارد می سازد!!

علل خشم طبری نسبت به ملکی

تنها رهبران جناح راست حزب توده در این کتاب مورد طعن و لعن و تهمت و دشنام قرار

نگرفته‌اند، بلکه تقریباً تمام شخصیت‌های سیاسی که وابسته به جناح کامبخش - کیانوری نبوده‌اند مورد این الطاف قرار گرفته‌اند. در رأس این اشخاص زنده یاد خلیل ملکی را می‌توان یافت. ملکی به علل متعددی بیش از دیگران مورد خشم و کین طبری می‌بوده است. مهمترین این علل را می‌توان چنین برشمرد: ۱ - ملکی نخستین کسی بود که ماهیت استعمارگرانه سیاست شوروی را در ایران آشکار ساخت و نشان داد که تقاضای امتیاز نفت از جانب شوروی با گرفتن امتیاز نفت از سوی انگلیس و امریکا فرقی ندارد و هر دو عملی استعمارگرانه است. ۲ - ملکی به نقد جامعه شوروی و دیکتاتوری استالین پرداخته و پیش از مرگ استالین و نامه معروف خروشچف، ساختگی بودن دادگاه‌های مسکو و بیگناهی متهمان این دادگاهها را نشان می‌داد. ۳ - ملکی پرچمدار انشعاب از حزب توده و مخالف سرسخت وابستگی این حزب به شوروی و دستور گرفتن از سفارت شوروی بود. ۴ - ملکی چه در زندان و چه پس از آن ضعفها و کمبودهای اخلاقی و اجتماعی طبری را بارها به خود او و به دیگران تذکر می‌داد و رفع آنها را از خود او و پرهیز از نتایج آنها را به دیگران توصیه می‌کرد.

داوری دربارهٔ خلیل ملکی

طبری داوریش را درباره ملکی این گونه آغاز می‌کند: «خلیل ملکی در تاریخ معاصر سیاسی شهرت اروسترات یا برادر حاتم را کسب کرده است. سخنانش در دادگاه نظامی دربارهٔ درک حضور «اعلی حضرت» و عرضه داشت خدمت سوسیالیست‌های ایران به این دژخیم او را تا آخر فاش ساخت. پس از رهایی از زندان در هفتاد سالگی مطرود و منفور درگذشت. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل. اگر «مطرود و منفور» کسی است که آثارش را پس از سالها تجدید چاپ می‌کنند و در اندک زمانی نایاب می‌شود و «نامه‌های خصوصی اش» پس از انتشار همچون برگ زردست به دست می‌گردد، آری او چنین بود. بزرگان تاریخ معاصر و پاکترین سیاستمداران این دوران همچون دکتر محمد مصدق، مهندس بازرگان، دکتر صدیقی و مهندس سحابی برای ملکی و اندیشه‌هایش احترام فراوان قائل بوده‌اند و هستند. آیا چنین شخصی «مطرود و منفور» است یا آنکه نزدیکترین همکارش نوشته است «اگر او را به بینم تف به رویش خواهم افکند». ^۱ به همین سان اگر حزب توده چاه زمزم یا معبد آرتیمیس شهر افسوس می‌بود ملکی هم چنان شهرتی می‌یافت، ولی این حزب به گفته یکی از فعالان پیشینش «توالی عمومی بود که هر کس به هنگام حاجت سری به آنجا می‌زد».

دروغها و تحریفها درباره ملکی

اما گفته‌ها و ایرادهای طبری درباره ملکی بخشی صرفاً دروغ است، بخشی تحریف و اقیعیت است و بخشی فقط دشنام و توهین. از دروغهایش آغاز می‌کنیم. طبری نوشته است گرفتاریش (ملکی - ا.خ.) با ۵۳ نفر تصادفی بود. دیدارش با ارانی مایه این بازداشت شد، حال آنکه ملکی به مسائل انقلابی دلبستگی نداشت. هر کس ادعای نامه دادستان علیه ۵۳ نفر را خوانده باشد می‌داند که این گفته دروغ است و ملکی عضو رسمی «فرقه» بوده، با کامبخش و ضیاءالموتی ارتباط داشته است.

طبری نوشته است: «ملکی با جمعی مانند انورخامه‌ای، جلال ال احمد، اپریم اسحاق، خنجی، مهندس قند هاریان و بسیاری دیگر گرد آمدند و جلسات سری تشکیل دادند و کتابی با امضای الاتور نشر دادند» و ملکی را محرک و رهبر این جمع می‌شمارد. این دروغ آشکاری است، چون کتاب الاتور را دکتر اپریم و جلال مستقلاً نوشته بودند و در پیرامون آنها فراکسیون او انگارد بسته‌ها تشکیل شده بود که ملکی با آن موافقتی نداشت حتی در جلسات فعالان حزب از دکتر اپریم شدیداً انتقاد کرد. و من در هنگام تشکیل این فراکسیون نه از آن آگاه بودم و نه کتاب الاتور را دیده یا خوانده‌ام.

طبری نوشته است «ملکی از فعالیت ضد توده‌ای دست برداشت و به «نیروی سوم» دکتر بقایی پیوست. همه می‌دانند که حزب نیروی سوم به رهبری ملکی تشکیل شد و طرفدار جدی دکتر مصدق و مخالف سرسخت دکتر بقایی بود به گونه‌ای که هواداران بقایی آن را «نیروی شوم» می‌نامیدند!

طبری نوشته است «خانه‌اش (ملکی ۱. خ.) در خیابان کنونی انقلاب در طبقه دوم منزل برادرانش بود.» در حالی که این خانه در خیابان رامسر از آن ملکی بود و برادرانش در جای دیگری می‌زیستند. خانه رضا ملکی در اوایل خیابان آزادی بود.

و اما تحریف و اقیعیتها، طبری نوشته است: «ارانی او را نمی‌پسندید و او را مردی مغرور و در هم اندیش می‌دانست و او نیز به ارانی انسی نداشت.» حقیقت این است که ارانی و ملکی به هم احترام می‌گذاشتند و برای هم ارزش بسیار قائل بودند. اما در دورانی که کامبخش علیه ارانی توطئه کرده بود و ارانی را سبب بازداشت همه نموده بود، ملکی به علت خلق و خوی خود تندتر از دیگران می‌رفت. بعد که حقیقت معلوم شد ملکی پیش از همه از ارانی پوزش خواست. و ارانی نیز به خاطر توهین رئیس زندان به ملکی اعتصاب غذای صد نفره را رهبری کرد و به پاداش آن شلاق خورد. بعد از آن ملکی همیشه از ارانی تجلیل می‌کرد و در مجله «اندیشه نو» نیز مقاله‌ای در سالگرد شهادت دکتر ارانی نوشت.

تحریفی دیگر. طبری نوشته است: «ملکی به تدریج شعار ضرورت استقلالی حزب را علم

کرد. این نطفه‌ای از «کمونیسم ملی» و نفی «انترناسیونالیسم» و تقبیح دوستی حزب با احزاب برادر بود.^۱ حقیقت این است که ملکی و همهٔ انشعابیون تا زمان انشعاب و حتی پس از آن به انترناسیونالیسم آن گونه که مارکس و لنین گفته بودند، اعتقاد داشتیم و احترام به احزاب کمونیست دیگر را لازم می‌دانستیم به ویژه به حزب بلشویک شوروی را. اما رابطهٔ حزب توده و پیمانانش را با آن نوعی دیگر می‌یافتیم و با اطاعت کورکورانه از دستورهای سفارت شوروی در ایران مخالف بودیم. به دلیل همین احترام و ارزش برای حزب و دولت شوروی بود که پس از انتقاد رادیو مسکو از انشعاب دست از تشکیل «جمعیت سوسیالیست توده» برداشتیم. اما بعدها جریان تاریخ واقعیات نشان داد اصلاً انترناسیونالیستی به آن معنا که ما می‌پنداشتیم در کار نبوده و احزاب کمونیست آلت اجرای سیاستهای دولت شوروی و در بعضی کشورها منجمله ایران وسیله جاسوسی برای آن بوده‌اند.

در پایان این بخش باید بیافزایم که، به رغم این اظهارات طبری، خصایل و سجایای برجسته و استثنایی زنده یاد ملکی به حدی بود که حتی اکثر رهبران حزب توده که مخالف روش و نظریات ملکی بودند مانند ایرج اسکندری، اردشیر آوانسیان و بزرگ علوی به آن اعتراف کرده و از آن در خاطرات خود تجلیل نموده‌اند.

دروغها و تحریفها دربارهٔ شخصیت‌های دیگر

اظهارات طبری در مورد شخصیت‌های سیاسی چپ غیر توده‌ای مانند پیشه‌وری، یوسف افتخاری، باقر (نورو) امامی و... نیز به همین گونه است. او سعی کرده است همه آنها را اشخاصی بی‌ارزش قلمداد کند، دروغهایی درباره آنها گفته و رفتار و کردارشان را تحریف کرده است. در مورد یوسف افتخاری نوشته است: «دیدیم که تهمت‌های یوسف افتخاری که استالین گویا تاج تسارها را بر سر نهاده و به انقلاب جهانی خیانت ورزیده چه اندازه پرت و مبتذل است»^۲ من صریحاً می‌گویم این مطلب دروغ و ساختگی است نه من و نه دوستان دیگر یوسف هرگز از او چنین چیزی ننشیده‌اند. او دست کم آنقدر فهم و اطلاع داشت که بداند در شرایط قرن بیستم و پس از انقلاب روسیه و کشتن تزار و خانواده‌اش کسی دیگر نمی‌تواند تاج او را بر سر بگذارد. آنچه یوسف و هوادارانش می‌گفتند این بود که کامنف، زینوویف، بوخارین و رهبران دیگر حزب بلشویک که به دستور استالین محاکمه و اعدام شده‌اند بیگناه بوده‌اند و اتهام خیانت و

۱- تمام نقل قولهای این بخش مربوط به ملکی از کتاب «دار دیدار خویشتن» صص ۶۵ تا ۶۹ نقل شده

۲- همان صص ۳ - ۴۲



● احسان طبری

جاسوسی برای آلمان و انگلیس و ژاپن و غیره به آنها ساختگی است و استالین با توطئه رقبای خود را از بین برده است تا قدرت مطلق به دست آورد و این حقیقتی بود که بعد تاریخ صحت آن را نشان داد.

طبری در مورد پیشه‌وری نیز دروغهایی گفته است. مثلاً نوشته: «پیشه‌وری روزنامه آژیر را دایر کرد و نوعی رفتار مستقل نسبت به ما در پیش گرفت با آنکه عضو حزب بود.»^۱ این درست نیست. ایرج اسکندری در خاطراتش توضیح داده است که پیشه‌وری در جلسه موسس حزب توده شرکت داشته ولی چون به کمیته مرکزی انتخاب نشده، دیگر در حزب شرکت نکرده و عضو آن نبوده است. طبری به این ادعای دروغین خود می‌افزاید: «مخالفان پیشه‌وری به ویژه اردشیر و روستا این مطلب را در کنگره مطرح کردند و اخراج او را از حزب خواستند و کنگره این اخراج را تصویب کرد.»^۲ این نیز دروغ محض است. کنگره فقط دو نفر را اخراج کرد که رحمانقلی خلعتبری نماینده مجلس و نیکروان مدیر روزنامه «صورت» رشت بودند. تمام قطعنامه‌ها و مصوبات و صورت جلسات کنگره در روزنامه رهبر در مرداد ۱۳۲۳ چاپ شده است و چیزی در آن راجع به پیشه‌وری یافت نمی‌شود.

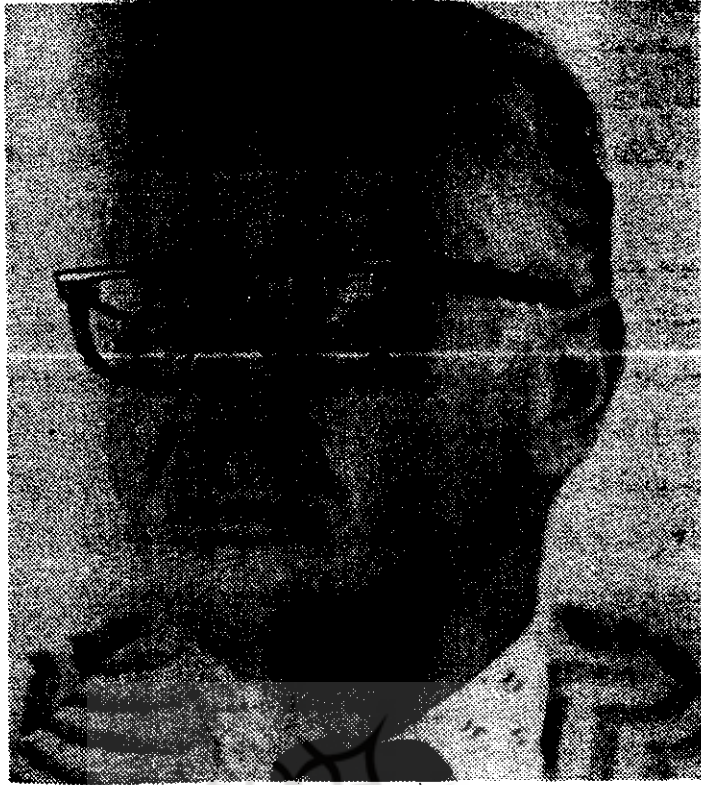
خصلت‌های اخلاقی طبری

اکنون ببینیم خود مرحوم طبری که شخصیت‌های سیاسی دیگر و همکاران سابق خود را این گونه به شلاق انتقاد کوبیده و خود را در اعلی‌علیین بی‌غرضی و خیرخواهی و پاکدامنی جلوه داده است چگونه آدمی بوده است. من چون آنچه از صفات مثبت در او سراغ داشته‌ام در آن مصاحبه پس از مرگش و در خاطرات سیاسیم به طور مبسوط گفته‌ام در اینجا فقط به ذکر جنبه‌های منفی او خواهم پرداخت.

برجسته‌ترین خصلت او بی‌ثباتی در عقیده و نان را به نرخ روز خوردن بود. به طور مسلم یک عامل مهم پیشرفت او در حزب توده و دستگاه شوروی نیز همین عامل بود. در زندان چون طرفداران آرداشس قدرت جمعی و مالی برتری داشتند با آنها دمساز بود. در آغاز تشکیل حزب توده که سلیمان میرزا رهبر و رئیس حزب بود خود را به او چسباند و کتاب «اسرار خلق» نوشته اوژن سو را که وی در جوانی ترجمه کرده بود و می‌خواست در روزنامه «سیاست» چاپ کند ولی از لحاظ ادبی ایرادهای زیادی داشت، ویرایش می‌کرد و به فارسی سلیس برمی‌گرداند. بعد که نوبت به رهبری اردشیر آوانسیان رسید، سمت منشی‌گری او را برگزید و خاطرات شفاهی او را به صورت کتبی در آورد که در روزنامه مردم چاپ شد. هنگامی که کامبخش زمام تشکیلات حزب را به دست گرفت خود را در اختیار او گذاشت و با کمک او هر دو به کمیته مرکزی حزب راه یافتند. و این روش همچنان تا زمان دبیرکلی کیانوری ادامه یافت. سرانجام پس از فروپاشی حزب توده «کژراهه» را نوشت و آب تویه بر سر خود ریخت.

دومین خصلت برجسته او حسابگریش بود و این هم از نظر مالی و هم سیاسی. در شهریور ۱۳۲۰ که همه از زندان بیرون آمدند به کمک بزرگ علوی در شرکت نفت انگلیس استخدام شد و کار او در آنجا نگارش و ترجمه مقالات برای یک نشریه تبلیغاتی بود که اشغالگران انگلیسی در ایران منتشر می‌کردند. پس از پیروزی استالین گراد با اصرار اردشیر و دکتر بهرامی از آنجا بیرون آمد و در آژانس تاس در ایران مشغول به کار شد. در اینجا بود که روابط نزدیکی با کارمندان سفارت نمایندگی شوروی پیدا کرد و احتمالاً این روابط در صعود او در حزب توده و انتخابش به عضویت کمیته مرکزی آن بی‌تاثیر نبود. بعد در هنگام سرپرستی تشکیلات حزب در مازندران موافقت کماندان و مقامات دیگر شوروی را برای انتخاب شدن در مجلس پانزدهم به دست آورد و این مسئله موجب کشمکش او با صفایی و اسکندری گردید.

همین سوابق بسیار دوستانه با ماموران شوروی در ایران موجب شد که هنگام ورود او به مسکو و پناهنده شدن به شوروی، استقبالی از او به عمل آمد که از رهبران دیگر این حزب به جز کامبخش صورت نگرفته بود. به نوشته خودش در همین کتاب برای او وسایل زندگی مرفهی



● دکتر امیر خاتمی

۳۰۱

فراهم کردند که فقط در خود مقامات دولتی شوروی بود.^۱

روابط طبری با کا. گ. ب نیز بسیار حسنه بوده است. دوست دانشمندم دکتر عنایت‌الله رضا نقل می‌کرد که از یکی از پناهندگان توده‌ای (احتمالاً پورهرمزان) شنیده است که گزارش محرمانه‌ای را که او به کا. گ. ب. داده بوده عیناً به اطلاع طبری رسانده بودند و این امر را نشانه اعتماد فوق‌العاده کا. گ. ب. به طبری می‌شمرد.

خصلت دیگر طبری راحت‌طلبی فوق‌العاده و به گفته زنده یاد ملکی «خوش خور و خوش خواب» بودن او بود. در همین کتاب می‌بینیم که چقدر به زندگی مرفهی که در مسکو و لایپزیک داشته است فخر می‌کند. در زندان موقت تهران هنگامی که در فلکه بودیم هر روز صبحها برای صرف صبحانه به اطاق زندانیان غیرسیاسی مانند سرهنگ زنده دل و مشیر همایون می‌رفت و توصیه‌های ملکی و بهرامی را که ممکن است آنها نسبت به او نظر سوئی داشته باشند ندیده می‌گرفت.

بدترین خصلت طبری به ویژه از نظر راه مبارزه سیاسی که او برگزیده بود، ضعف و ناتوانی فوق‌العاده او در برابر مشکلات و سختیها بود. طبری کلاً قدرت مقاومت در برابر دشواریهای

زندگی را نداشت و در برابر آنها گاه راه تسلیم و تبعیت را در پیش می‌گرفت، گاه به شیون و گریه و زاری متوسل می‌شد، و گاه روشهای منفی و غیرمنطقی دیگری از خود نشان می‌داد. من فقط چند نمونه از این واکنشهای او را در موارد مختلف ذکر می‌کنم ولی سراسر زندگیش آکنده از این گونه ضعفها و ناتوانیها بود.

۱ - پیش از زندان و بازداشت ۵۳ نفر یک روز همراه دوست ارجمندمان دکتر علی‌نقی حکمی که در آن هنگام دانشجوی سال آخر دانشکده حقوق دانشگاه تهران بود (طبری دانشجوی همین دانشکده بود) صحبت می‌کردیم. من و طبری درباره یک موضوع جامعه‌شناختی اختلاف نظر داشتیم، بحثمان قدری شدت گرفت و من در نظر خود پافشاری می‌کردم و دلایل جدیدی ارائه می‌کردم. ناگهان طبری با عصبانیت و پرخاش گفت: «اگر تو بخواهی این گونه عقاید خود را به من تحمیل کنی من همه چیز را به پلیس خواهم گفتم!» منظورش سازمان کمونیستی ۵۳ نفر بود.

۲ - طبری در هنگام بازداشتش در ساری کوچکترین مقاومتی نکرد. ایرج اسکندری در خاطراتش نوشته است که «به طبری یک کشیده زدند هر چه می‌دانست گفت!» اما در حقیقت یک کشیده هم به او نزدند بلکه به او وعده دادند «آزادت می‌کنیم» و او افزون بر آنکه هر کس را می‌شناخت با آدرس و مشخصات معرفی کرد در شناخت اصطلاحات و تعریفهای کمونیستی و فرقی راهنمایی پلیس را بر عهده گرفت. تنها کسی که غیر از او در میان ۵۳ نفر نظیر چنین راهنمایی را انجام داد کامبخش بود.

۳۰۲

۳ - هنگامی که طبری را از ساری به تهران منتقل کردند در بند ۳ زندان موقت در سلول انفرادی جای دادند. طبری ترسیده و شروع به گریه و زاری و آه و ناله کرده بود. نظافتچی بند که لری به نام سیدخداداد و مرد شریفی بود دلش به حال او سوخته و به سلول او رفته به دلداری و نوازش او پرداخته بود. پاسبان بند این امر را عمداً یا سهواً به صورت روابط جنسی نامشروع میان سیدخداداد و طبری به اداره زندان گزارش داد و در نتیجه سیدخداداد را از آن بند برداشتند و مجازات کردند. این پرونده که هنوز هم باید در یکی از مراکز اسناد موجود باشد، بعداً در دوران اقتدار حزب توده (۵ - ۱۳۳۴) در روزنامه‌های مخالف آن مانند آتش یا فرمان به صورت تحریف شده منعکس گردید ولی نه طبری نه کس دیگری پاسخی به آن ندادند!!

در سال ۱۳۲۵ و دوران حکومت ائتلافی قوام السلطنه، همه رهبران حزب توده مطمئن بودند که در مجلس آینده اکثریت خواهند داشت، لذا به تنظیم لیست کاندیداهای حزب پرداختند و رقابت برای اشغال این کرسیهای وهمی میان رهبران حزب در گرفت. طبری خودش را برای نمایندگی از ساری کاندیدا کرده بود ولی با رقابت شدید عبدالصاحب صفایی مدیر روزنامه «صفا» ارگان حزب در مازندران رو به رو شد. طبری پس از آنکه به هر دری زده بود تا

صفایی را حاضر به کناره‌گیری کند ولی موفق نشد، به تضرع و التماس به خود او متوسل شده و نامه تضرع‌آمیزی به خود صفایی نوشته بود که نشانه کامل ضعف و درماندگی بود. صفایی بعد از آنکه نماینده مجلس شد این نامه را، گویا در منزل زنده یاد دکتر مجتبی سجادی، به من نشان داد و خواندم طبری به او نوشته بود که «اگر دست از رقابت با من برداری آبرویم پیش خانواده‌ام خواهد رفت و خودم را خواهم کشت» (نقلی به مضمون) اینها چند نمونه از ضعفها و ناتوانایی‌های طبری بود والا زندگی او سراسر آکنده از نظایر آن است. اکنون که می‌بینیم چنین شخصی با چنین خصایلی و سوابقی بر شخصیت‌های برجسته سیاسی چون خلیل ملکی، یوسف افتخاری، ایرج اسکندری و... می‌تازد و بر آنان خُرده می‌گیرد باید قباح و بی‌شرمی را نیز بر خصلتهای دیگر او افزود.

در پایان باید بیافزایم که بر ناشر و ویراستار دانشمند این کتاب هیچ ایرادی وارد نیست. این کتاب دست نوشته‌ای است از یکی از شخصیت‌های تاریخی و رهبران حزب توده و بنابراین محتوای آن هر چه باشد سندی است در تاریخ کشورمان و انتشار آن کمک ارزشمندی است به روشن شدن این تاریخ و پژوهش درباره آن آیا کسی به انتشار تزوک تیموری که سراسر مدح و ثنای قتل عامها و کله منار سازیهای امیر تیمور است، می‌تواند ایرادی بگیرد؟! ابداً. مضافاً به اینکه ویراستار ارجمند این کتاب یادداشت مبسوطی بر آن افزوده و بسیاری از تحریفهای تاریخی که در آن آمده است مورد نقد قرار داده و واقعیت را در این زمینه‌ها توضیح داده است. دستش درد نکند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

از محمد آصف سلطانزاده منتشر شد:

۱ - در گریز گم می شویم (مجموعه داستان) / نشر آگه

۲ - نوروز، فقط در کابل باصفاست / نشر مرکز